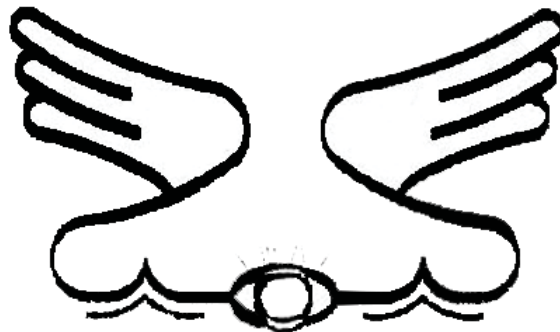


دنیا جای خطرناکی برای زندگی است، نه به خاطر مردمان شرور؛ بلکه به خاطر کسانی که شرارت‌ها را می‌بینند و کاری در مورد آن انجام نمی‌دهند.

آلبرت انیشتین



دوهفته‌نامه‌ی الکترونیکی کیمیا، شماره‌ی پنجم، ۲۰ فروردین ۱۳۹۰

سخن اول

کیمیا همیشه می‌گوید

هر لحظه و هر جا به ندای قلبم گوش دهم...

محبوب موحد دوست

mahboobeh.movaheddoost@gmail.com

کیمیا برای من همیشه روحی تازه و طلوعی دوباره بوده است.

همین چند روز پیش بود که غمگین بودم و سر در گریبان، و نفرت سراسر وجودم را گرفته بود. همین چند دقیقه پیش بود که احساس پوچی و بیهودگی می‌کردم و نمی‌دانستم چه کنم.

همین چند ثانیه پیش بود که نفس‌ام در سینه حبس شده بود و چپ‌چپ به زندگی نگاه می‌کردم و با زبان بسته و نگاه آشفته می‌گفتم: «نه، دیگه نگو دوباره شروع کنم. دیگه راهی نیست. همه چیز تموم شد.»

کیمیا به من می‌خندید و تمام ذهن مرا درگیر خود کرده بود.

می‌دانستم نمی‌خواهم بروم و سخن اولی در کار نباشد اما انگار من و سخن اول با هم بیگانه شده بودیم.

به یاد اولین سخنم افتادم:

« و این‌جا بود که با گام‌های پیوسته و سری رو به آسمان نفس کشیدم و با صدای بلند گفتم: «آری محبوب. این است زندگی. این است سخن اول. باید مثل آب در مسیر رود حرکت کرد و مثل کوه بلند بود و مثل قلب آزاد» باید با طبیعت هماهنگ بود و زندگی کرد...»

قلبم خواست این روز، سخن اول کیمیا باشد و من با عشق ندایش را پاسخ دادم و این شد سخن اول من در کیمیا.»

این بار هم، چشمانم را بستم و به قلبم گوش جان سپردم.

قلبم خواست تقالی به حافظ بزنم و همانی باشم که می‌خواهم.

قلبم همیشه می‌گوید: کیمیا جایی نیست و چیزی نیست جز خودمان که که گرم و صمیمی می‌آییم، می‌سازیم و می‌رویم.

....ادامه در صفحه‌ی سه

باورهای من، امواجی پایدار در برابر طوفان گذرای جامعه‌ی من

(بخش سوم)



محبوب موحد دوست

mahboobeh.movaheddoost@gmail.com

تنها در مواقعی باید مطرح شود که انسان آزادانه به سوی باورهای خویش برود.

در مورد پاسخ به این سؤال که آیا فرد به جامعه‌ی خویش تعهدی دارد یا نه، باید ابتدا روشن کرد که منظور از جامعه چه نوع جامعه‌ای است؛ جامعه‌ی توده‌ای یا جامعه‌ای با ساختار مدنی.

در این‌جا ویژگی‌های این دو جامعه و نوع نگرشی که در این جوامع به فرد می‌شود را بررسی می‌کنیم.

در جامعه‌ی توده‌ای فرد ذره‌ای است در انبوه و هویتی مستقل از جامعه ندارد. در این نوع جوامع توده‌ی مردم به مثابه مومی بی‌شکل و بی‌هویت هستند که قالب و شکل آن‌ها از قبل تعیین شده و ایدئولوژی است که مشخص می‌کند هویت و شکل توده چه باشد، فرد در توده هیچ خود آگاهی ندارد و کوششی نیز در راه شکوفایی خود آگاهی آن صورت نگرفته است. در چنین جامعه‌ای تکثر امری مذموم بوده و توده‌ها در زیر پای خود هر چه را متفاوت و فردی باشد خرد می‌کنند و هر که مثل همگان نیست و مانند دیگران فکر نمی‌کند در خطر حذف شدن قرار می‌گیرد.

....ادامه در صفحه‌ی دو

بشر از دیرباز تا به امروز زندگی را در جمع تجربه کرده است و جامعه بدون حضور افراد تعریف‌پذیر نیست. بنابراین فرد و جامعه بدون یکدیگر هیچ معنی و مفهومی ندارند.

اما آیا این به معنی این است که فرد و جامعه در هم ذوب شده‌اند و همه‌ی افراد باید یک رنگ، یک صدا و یک شکل باشند؟ آیا همانند دیگران نیندیشیدن و رفتار نکردن با زندگی جمعی در تناقض است؟

بعد از طرح مسئله‌ی باورهای شخصی و ذهنیت‌های خویش را باور کردن و به دنبال خواسته‌های خویش رفتن در شماره‌های پیشین؛ چند تن از دوستان مسئله‌ی تعهد به جامعه و مسئولیت در برابر سنن و آیین رسیده از نسل‌های پیشین را مطرح کردند و این‌که هر کس نباید به دنبال آنچه در ذهن می‌پروراند برود.

در این‌که انسان نسبت به اعمال و رفتارش مسئولیت دارد شکی نیست. ولی در تعریف مسئولیت باید متذکر شد که مسئولیت همواره با آزادی معنی پیدا می‌کند. انسان در اعمالی که با آزادی و اختیار انجام می‌دهد مسئول است و اگر عملی را بدون آزادی انجام دهد دیگر مسئول چه چیزی باید باشد؟! پس مسئولیت



فصیحہ کاظمی
www.raya.ir

یک راز از رمزهای ساده‌ی من...

مخیله‌ام مملو از چیزهای جدید و خالی از اوهام گذشته بشه. به همین سادگی! باور کنید این کار خیلی زود جواب می‌ده، شاید به یک هفته هم طول نکشه که دوباره می‌شم همان آدم سابق. بعد اگر چنانچه مشکلم نیاز به راه حل داشته باشه، شک ندارم که در این مقطع بهترین راه حل ممکن را می‌یابم. بنا بر تجربه به این باور رسیدم که با ذهنی باز، بهتر می‌توانم اندیشید و با تصمیم قاطع و صحیح‌تری بر مشکلات غالب شد. شما هم امتحان کنید.

من آموخته‌ام که در این گونه مواقع، خلوت کردن و دوری گزیدن از دیگران و به فکر فرو رفتن و زانوی غم بغل گرفتن و گریستن و... جواب نمی‌ده. شایدم هم اوضاع را از آنچه هست سخت‌تر کنه. من در این مواقع خلوت‌م را رها می‌کنم و پیش‌تر در محیط بیرون از خانه به سر می‌برم. سعی می‌کنم تا حد ممکن در جمع قرار بگیرم، با دیگران هم صحبت بشوم و ذهنم رو با حرف‌هایی پر کنم که اصلاً در ارتباط با آمیخته‌های نگران‌کننده‌ی فکرم نیست و آن‌قدر به این کار ادامه می‌دهم تا کاملاً ذهن و

در طول زندگی‌ام بارها با این سؤال مواجه شدم که چگونه با مشکلات کنار می‌آیی؟ و چه‌طور هنگامی که مشکلی تو را در هم می‌ریزد دوباره به فاصله‌ای کوتاه ترمیم می‌شوی؟ در جایی که به درستی می‌دانیم مشکل هست و خواه‌ناخواه همه‌ی ما در متن زندگی با ریز و درشتش روبرو می‌شویم؟ خیلی اوقات توی زندگی هر کس وقایع ناگواری رخ می‌ده که می‌تونه چیزی فراتر از تحمل شخص باشه. رخدادهایی که به ناچار باید تابش آوریم تا فراموش بشه.

باورهای من، امواجی پایدار در برابر طوفان گذرای جامعه‌ی من (بخش سوم)

با توجه به ویژگی‌های جوامع توده‌ای و مدنی، خود را در جامعه چگونه می‌بینیم؟ ذره‌ای کوچک در میان توده‌ای به اسم جامعه یا فردی با اراده و هدفمند؟ جوامع توده‌ای چگونه شکل گرفته‌اند و آیا راهی هست تا بتوان این جوامع را به سمت مدنی شدن پیش برد؟ آیا باورهای ما هستند که جوامع را به این سمت یا آن سو پیش می‌برند، یا جوامع‌اند که ما را در بر گرفته‌اند؟ چه چیزی باورهای ما را اسیر توده‌ها می‌کند؟ جوامع یا طرز تفکر خودمان؟ آیا نباید به جای سرکوب باورهای خود، جامعه‌ی خویش را بیش‌تر بشناسیم؟ آیا می‌شود در صورت زندگی در جوامع توده‌ای، خود را از ذره بودن به سوی مستقل بودن برد و به خوباوری رسید؟

مدنی وجود دارد. جامعه‌ای که مبتنی بر تعقل و خردورزی است و اولین شرط مدنیت این است که دیگران را که چون تو نمی‌اندیشند تحمل کنی، برای آشنایی با نظرات آنها با ایشان گفت‌وگو کنی و با منطق و برهان با آنها رفتار بنمایی. اختلاف عقیده و سلیقه و روش زندگی در جامعه‌ی مدنی امری طبیعی و پذیرفته شده است. در ساختار مدنی هویت فرد محفوظ مانده و فردیت از اهمیت والایی برخوردار است و این افراد هستند که به جامعه شکل می‌دهند و حفظ منزلت فرد و آزادی‌های فردی رکنی مهم در جوامع مدنی است. در جوامع مدنی نهادهایی وجود دارد که تجلی اراده‌ی آزاد افراد و آحاد مردم است و باورهای اشخاص در این نهادهاست که هویدا می‌شود و رشد می‌کند. در جامعه‌ی مدنی انسان خود را مسئول رفتار و اعمال خویش می‌بیند و تنها در قبال قانون که بر اساس مشاکت او و دیگر افراد در جامعه‌اش بوجود آمده متعهد است.

... ادامه از صفحه‌ی یک

انسان توده‌ای کسی است که زندگی‌اش هدف ندارد بلکه صرفاً جریان دارد. انسان توده‌ای می‌گوید: «من هم مثل بقیه‌ام و نسبت به توده تعهدی دارم.» بنابراین توده مجموعه‌ی امیال و اندیشه‌ها و شیوه‌ی زندگی خاص خویش را دارد. در جوامع توده‌ای احساسات و عواطف غلیان یافته است که توسط حاکمیت توده‌ها تهییج شده و به خدمت گرفته می‌شود نه تعقل و خردورزی، و در این جوامع افراد به پیش برده می‌شوند نه با اراده‌ی خویش، بلکه با هیجانات و محرک‌های کاذب؛ و نه به سمتی که فرد مشخص می‌کند بلکه به سمتی که توده پیش می‌رود. جامعه توده‌ای هم چون طوفان است، پر قدرت، اما مخرب و ویرانگر. در جامعه‌ی توده‌وار، اخلاق، قانون، دین، فردیت و باورها، همگی در خدمت توده قرار می‌گیرند. در مقابل جامعه‌ی توده‌ای، جامعه‌ای با ساختار

ادامه دارد...

کیمیای کتاب

بار هستی



کوندرا در توصیف قهرمانان خود می‌نویسد: «من در زندگیم به تمام این موقعیت‌ها برخورد کرده و با آنها درگیر شده‌ام، ولی با این وصف شخصیت واقعی من از هیچ‌کدام آن‌ها ناشی نشده است. شخصیت‌های رمانی که نوشته‌ام، امکانات خود من هستند که تحقق نیافته‌اند. بدین سبب تمام آن‌ها را هم دوست دارم و هم هراسانم می‌کنند. آن‌ها هر کدام از مرزی گذر کرده‌اند که من فقط آن را دور زده‌ام. آنچه مرا مجذب می‌کند، مرزی است که از آن گذشته‌ام: مرزی که فراسوی آن خویشتن من وجود ندارد.»

کوندرا مفاهیم فلسفی را در قالب رمان به نحوی مطرح می‌کند که خواننده کمتر متوجه این قضیه می‌شود. آثار او از آن دست آثاری است که هیچ قسمت از کتاب را نمی‌توان حذف کرد. نویسنده داستان را به شکل غیر خطی روایت می‌کند و در بسیاری از مواقع مستقیماً وارد داستان شده و با خواننده رودررو صحبت می‌کند و تمام این‌ها به هیچ وجه آزاردهنده نیست. این کتاب را می‌توان بارها و بارها خواند و هر بار مطالبی جدید را کشف کرد. خواندن این کتاب را به همه‌ی دوستان، به خصوص آن‌هایی که بررسی شخصیت‌ها را دوست دارند و کتاب‌های بهت آور را می‌پسندند توصیه می‌کنم.

کتاب این هفته:
بار هستی
اثر: میلان کوندرا
مترجم: دکتر پرویز همایون پور

بار هستی آخرین اثر میلان کوندرا، نویسنده‌ی چک؛ تفکر و کاوش درباره‌ی زندگی انسان و فاجعه‌ی تنهایی او در جهان است. «چگونه بار هستی را به دوش می‌کشیم؟ آیا سنگینی بار هول‌انگیز و سبکی آن دل‌پذیر است.»

میلان کوندرا در این کتاب سعی نموده است تفاوت سنگینی و سبکی را در زندگی انسان نشان دهد. نشان دهد که آیا می‌توان سبکی زندگی را دلیلی بر دل‌پذیر بودن آن دانست؟ و آیا سنگینی بار آزاردهنده و مخرب است؟

کوندرا از همان ابتدا با لحن خاص خود و روانی کلامش خواننده را به تعقیب خود وامی‌دارد تا در ادامه به پرسش بالا برساند. شخصیت‌های کتاب به خوبی توصیف شده‌اند، برای کوندرا توصیف رنگ موی شخصیت فاقد ارزش است اما به همان اندازه به طرز فکر و نگرش شخصیت‌ها توجه نشان می‌دهد. برای کوندرا مهم نیست وضع مالی خانواده‌ی شخصیت‌هایش در کودکی چگونه بوده است اما به‌خوبی به شرح حوادثی که آن‌ها را به این مرحله از زندگی رسانده است می‌پردازد.

کوندرا ابتدای کتاب خود را با فرضیه بازگشت ابدی نیچه شروع می‌کند و پس از آن متذکر می‌شود که «زندگی فقط یک‌بار است و ما هرگز نخواهیم توانست تصمیم درست را از تصمیم نادرست تمیز دهیم.» به همین خاطر خود نیز در کتاب سعی داشته است از قضاوت به دور باشد و تنها با توصیف گذشته هر کس، عواملی که فرد را به تصمیم جدیدش سوق داده نمایان سازد. برداشت فلسفی و زبان نافذ کتاب، از همان آغاز خواننده را با مسائل بنیادی بشر روبه رو می‌کند و به تفکر وامی‌دارد.

اگرچه شخصیت‌های کتاب واقعی نیستند، از انسان‌های واقعی بهتر درک و احساس می‌شوند.

مقدمه:

با خواندن هر کتاب مسیر تازه‌ای را در زندگی می‌یابیم و حق انتخاب جدیدی برای‌مان به وجود می‌آید. کتاب‌ها مثل شمع‌های خاموشی‌اند که با خواندن آن‌ها یکی یکی روشن‌شان می‌کنیم. من دوست دارم شمع‌های کتاب اندیشه‌ام را روشن و روشن‌تر کنند و مسیرهای تازه بیابم و قدرت انتخابم هر روز افزون‌تر شود، به همین خاطر سعی می‌کنم ساعاتی از شبانه‌روز را به خواندن کتاب بگذرانم، شما چه‌طور؟

– بیابیم حداقل در هر دو هفته یک کتاب بخوانیم و به هم‌دیگر معرفی کنیم.. تا هر کدام هم کتابی جدید خوانده باشیم و هم به دوستانمان معرفی کرده تا با خواندنش یک مسیر تازه را سر راهش گشوده باشیم.

– اگر تا به حال کتابی نخوانده‌اید از همین الان دست به کار شوید. هیچ‌گاه برای کتاب خواندن دیر نیست و به ثانیه‌ها نگاه کنید که چه زود می‌گذرند! پس هم‌اکنون بیابید با کتاب دوست شوید، دوستی که همیشه همراهتان می‌ماند و هر لحظه‌تان را پر از نور و روشنایی می‌کند.

– برای معرفی کتابی که طی دو هفته‌ی آینده می‌خوانید و می‌خواهید به دوستانتان پیشنهاد کنید می‌توانید با ایمیل kanoonkimia@yahoo.com تماس بگیرید.

«چگونه بار هستی را به دوش می‌کشیم؟ آیا سنگینی بار هول‌انگیز و سبکی آن دل‌پذیر است؟... سنگین‌ترین بار ما را در هم می‌شکند، به زیر خود خم می‌کند و به روی زمین می‌فشارد. بار هرچه سنگین‌تر باشد، زندگی ما به زمین نزدیک‌تر، واقعی‌تر و حقیقی‌تر است. در عوض فقدان کامل بار موجب می‌شود که انسان از هوا هم سبک‌تر شود، به پرواز درآید، از زمین و انسان دور گردد و به صورت یک موجود نیمه‌واقعی درآید و حرکاتش هم آزاد و بی‌معنا شود. بنابراین کدام‌یک را باید انتخاب کرد: سبکی یا سنگینی؟»

ادامه‌ی سخن اول

... ادامه از صفحه‌ی یک

او همیشه از من می‌خواهد خودم باشم، آن نگین انگشتری در طبیعت. او می‌گوید هیچ‌گاه نخواه کیمیا باشی، بخواه خود باشی، خود خودت؛ تا کیمیایی شوی و وجودت سرشار از نور شود. برخاستم و تفالی به حافظ زدم..

یگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بده

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

کس چه مافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سفن را به قلم شانه زدند

حافظ شیرازی لحظه‌های تلخ و غمینم را سرشار از بهار نارنج کرد.

قلبم لبخند زد. کیمیا هم خندید و من برخاستم و خورشید طلوع کرد.

دوش دیدم که ملائک در میفانه زدند

گل آده بسراشتند و به پیمانہ زدند

ساکنان مرچ ستر و عفاف ملکوت

با من راه‌نشین باده‌ی مستانه زدند

شکر آن را که میان من و او صلح افتاد

صوفیان رقص‌کنان ساغر شکرانه زدند

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند

آتش آن نیست که از شعله او فندد شمع

آتش آنست که در فرمن پروانه زدند

چرا مطالعه نمی‌کنیم؟

(بخش اول)



علی زمانیان

مهمترین علت این که چرا ما تشنه نیستیم، در این است که درون ما از پرسش و سؤال خالی است. مقدمه‌ی دانستن و شوق رسیدن به آگاهی، همانا وجود پرسش‌هایی است که روح و جان را بی‌تاب می‌کند و یک دم آدمی را رها نمی‌کند. قرار نمی‌یابند و خود را به در و دیوار ذهن و ضمیر می‌زنند تا پاسخی بیابند و آرام گیرند. شاخک‌های معرفت آدمی هنگامی حساس می‌شود که پرسش را حق خود و بلکه مؤلفه‌ی وجودی خویش تلقی کند. آنان که صندوق‌خانه‌ی ذهن خود را در برابر هر سؤالی بسته‌اند و شک و پرسش را شبیه و تردید تصور می‌کنند، هیچ نیازی به جستجو و کاوش در خود احساس نمی‌کنند. و باز این که چرا درون ما خالی از سؤال است؟ چرا طلب و خواهشی در ما شکل نمی‌گیرد و نمی‌دانیم که نمی‌دانیم؟

• کتاب نمی‌خوانیم زیرا دچار خودشیفتگی فرهنگی شده‌ایم.

خودشیفتگی فرهنگی و قومی سبب شده است نوعی احساس سیری و اشباع‌شدگی کاذب درون ما را فرا بگیرد. ما از همه برتریم. این را تاریخ به ما حقنه کرده است. شکوه تاریخی پارتیان و هخامنشیان ما را به وجد می‌آورد تا به خود بگوییم: هنر نزد ایرانیان است و بس. وقتی علم و هنر نزد ما است، دیگر چه جای خواندن مکتوبات دیگران و توجه کردن به آثار و هنرهای سایر ملل است. شکوه تمدن اسلامی قرن سوم به بعد چنان افتخاری در ما ایجاد می‌کند که سرفرازانه و البته با تفاخر دیگران را می‌نگریم و جهان را ریزه‌خواران خود می‌دانیم. کم نیستند کسانی که معتقدند کشورهای پیشرفته، علوم جدید را همگی از مسلمین و تمدن اسلامی به عاریت گرفته‌اند. وقتی چنین است دیگر چه جای روی آوردن به علوم دیار غرب. دانستن و خواندن از آن کسانی است که هنوز خود را محتاج می‌دانند. ما که ابن‌سینا و فارابی و رازی و ملاصدرا و... داریم دیگر نیازی به پژوهش و مطالعه و تحقیق و تأمل علمی نداریم. به تعبیری دیگر آن چه خوبان همه دارند ما یک‌جا داریم. وقتی گلی را گم کرده باشیم، به هر گل که برسیم آن را می‌بویم. اما آن هنگام که بوستان حقیقت جملگی در اختیار ما باشد، جستن و بویدن و پرسش کردن و بی‌تابی و خود را به در و دیوار زدن، دیگر معنایی ندارد. کسی در جستجوی «آواز حقیقت» می‌دود که آن را نیافته باشد. اما واصلین به سرزمین آرامش، سر بر زمین می‌گذارند و خواب چشمانشان را می‌ریبند، گویی در آرامش ابدی فرو رفته‌اند. یا به تعبیری دیگر سرخوشانه تعطیلات تاریخی‌شان را شادمانه می‌گذارند.

ادامه دارد...

بلکه بیش‌تر خرده‌گیری و بهانه‌جویی است. عوامل متعددی برای توصیف و تشریح وضعیت اسفبار مطالعه در ایران می‌توان برشمرد، مجموعه‌ی عوامل درهم پیچیده و غامض و پنهان‌شده در هزارتوی فرهنگ ایرانی، که تحلیل را سخت و شناخت را با مانع روبرو می‌کند. باید علل واقعی را جستجو کرد و آن‌ها را در کنار هم نشانند، روابطشان را معلوم کرد و تأثیر هر یک را مشخص نمود. در این نوشته‌ی کوتاه تلاش خواهد شد عللی را که عموماً مورد غفلت بوده است، به بحث گذاشته شود.

• کتاب نمی‌خوانیم زیرا نیازی به کتاب احساس نمی‌کنیم.

مطالعه و خواندن، در پی برآوردن نیازی و یافتن پاسخ برای پرسشی است که ذهن را به خود مشغول کرده و خواب را دربروده است. چونان تشنه‌ای که جویای آب است و یک دم، یاد و نام آب، او را ترک نمی‌کند و تا یافتن جرعه‌ای از پای نخواهد نشست. اگر تشنگی نباشد، آب‌خواهی و آب‌خواری چه معنایی دارد؟ از این رو مولانا توصیه می‌کند:

آب کم جو تشنگی آور بدست

تا بجوشد آبت از بالا و پست
جستن آب را عطش نیاز است و خواستن، مقدمه‌ی طلبیدن است. آن چه نیاز شد دیگر به توصیه و هشدار، نیازی نیست. آدم که عاشق شد، دوان‌دوان به سوی محبوب و معشوق خویش می‌دود و کسی را توان سنگ‌اندازی و ممانعت نیست. نیازی به کتاب نداریم، چون درون بی‌پرسش داریم. پرسش گشودگی درون به سوی معرفت است. انسان بی‌پرسش، گویی از ویژگی ذاتی انسان، کم گذاشته است، انسانی است که درونش را به سوی هستی و رازها بسته است. انسان بی‌سؤال، ظاهراً آرام است اما آرامشش از جنس جهل است. معطل گذاشتن خرد و اندیشه‌ای است که وجه ممیزه آدمی از سایر موجودات است. آدمی با پرسش‌هایش معنا می‌شود و هر انسانی به دغدغه‌های فکری و اندیشه‌هایش سنجیده می‌شود. پرسیدن، خواندن و کاوش‌های معرفتی، همگی نشانه‌ی ذهن بیدار و حساس در برابر هستی است.

ملتی که تشنه‌ی معرفت و آگاهی است، مردمی که «دانستن» را لازمه‌ی زندگی و بودن خود می‌داند، البته تمهید مقدمه می‌کند. اما ملتی که در خود نیازی به آگاهی نمی‌بیند و هیچ‌اش تشنه‌ی معرفت و آگاهی نیست، از در و دیوار هم کتاب بیارد لختی چشم بر کتاب نخواهد دوخت. هر کاری باید کرد تا تشنگی در کام اشباع‌شده اما کاذب این ملت بیدار شود. اما چرا ما تشنه نیستیم. واکاوی این پرسش می‌تواند بخشی از واقعیت را روشن کند.

طرح مسأله: یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی ایرانی که واجد نتایج منفی در عرصه‌های فردی و جمعی است، میزان بسیار پایین مطالعه است. به واقع جامعه‌ی ایران را می‌توان جامعه‌ی بی‌مطالعه نام نهاد. جامعه‌ای که با کتاب قهر است. مردمی که ترجیح می‌دهند به جای خواندن، بشنوند. رئیس سازمان کتابخانه‌ی ملی ایران، در اردیبهشت ۸۷ گفته است: هر شهروند ایرانی در شبانه‌روز تنها دو دقیقه از وقت خود را به خواندن کتاب اختصاص می‌دهد که این میزان در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته همانند ژاپن و یا انگلیس که سرانه مطالعه در حدود ۹۰ دقیقه در روز است و یا در مقایسه با کشورهای در حال توسعه‌ای همانند ترکیه یا مالزی که این عدد نزدیک به ۵۵ دقیقه در روز است، یک فاجعه است. آری، سرانه مطالعه در ایران چیزی در حد فاجعه است! جامعه‌ی ایرانی با کتاب و خط قهر است، این را آمارهای تاییدشده و نشده گواهی می‌دهند. سهم هر ایرانی را از مطالعه از ۳ تا ۳۰ دقیقه برشمردند. مطالعه و نشر، شرایط ناگوار و دل‌آزاری دارد، این را از شمارگان کتاب می‌توان فهمید. کتاب‌هایی با هزار، دوهزار و در نهایت سه هزار شمارگان، وضعیت نگران‌کننده‌ای را نشان می‌دهند. همین کتاب‌هایی که با شمارگان اندک چاپ می‌شوند، سال‌ها طول می‌کشد تا به فروش برسند. از این که بگذریم، آیا کتاب‌های فروش‌رفته، مطالعه می‌شوند؟

چرا مطالعه در ایران

وضعیت ناامیدکننده‌ی پیش‌رو دارد؟

در شرح وضعیت ناامیدکننده، عللی را بیان کرده‌اند. از آن جمله: گران بودن کتاب، فقدان وقت کافی برای مطالعه، سرگرم شدن به مسائل جانبی و یا نبود کتاب مناسب برای سلیقه‌های مختلف. همه‌ی این‌ها هست اما مسئله، این‌ها نیست. بسیار جوانانی را در فضای عمومی می‌توان مشاهده کرد که ساعت‌ها سرگرم ارسال پیامک به این و آن هستند و فراوانند افرادی که وقتشان را به تماشای تلویزیون اختصاص داده‌اند. البته بطالت، برای افراد وقتی نخواهد گذاشت. قیمت بالای کتاب یا کمبود وقت و یا سختی دسترسی به کتاب نمی‌تواند توضیح‌دهنده‌ی خوبی برای میزان پایین مطالعه در ایران باشد. حقیقتاً دلایلی را که عموماً برای وضع مطالعه در ایران بر می‌شمرند، نمی‌توان دلیل محسوب کرد